



ملکیان، دیهیمی، طباطبایی و دیگران ...

داستان دیالکتیک پرخاش

نزاع‌های گاه و بی‌گاه روشنفکران و آکادمیسین‌ها دیگر به بخش جدایی‌ناپذیری از فضای علمی و فرهنگی کشور تبدیل شده است. نزاع‌های مختلفی که عمدتاً نه برای کشف مجهول یا گفت‌وگو برای مفاهمه بلکه برای کسب پرستیژ و پرنسیب علمی و فرهنگی بیشتر و تثبیت جایگاه روشنفکر یا آکادمیسین در این فضا اتفاق می‌افتد. در آخرین مورد از این دوئل‌های به‌ظاهر اندیشه‌ای مصطفی ملکیان و خشایار دیهیمی دست به‌گریبان شده‌اند.



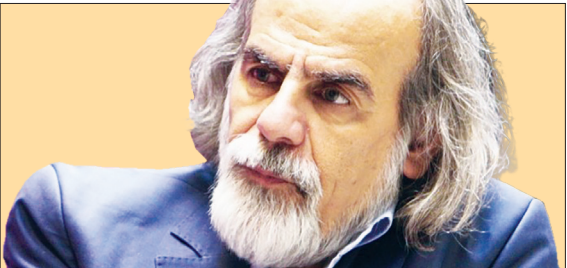
محمدحسین راحمی روزنامه‌نگار

❧ **وقتی دیهیمی به جای کامو صدا را بالا می‌برد**

خشایار دیهیمی که در منازعه سیدجواد طباطبایی با داریوش آشوری و در تقبیح رفتار طباطبایی در ضرورت اخلاق نقد سخن‌ها گفته بود، پس از انتقادات مصطفی ملکیان، به‌شدت برآشف‌ت، «سکوت در موقعی که پای شرف به میان می‌آید را جایز ندانست»، اخلاق نقد و سخنرانی در فضیلت آن را به‌ساد فراموشی سپرد و در جملاتی پر از خشم و کنایه و خالی از اخلاق نقد، مدعی شد که «این ملکیان» حقی ندارد از کامو حرف بزند چرا که «ثابت کرده است با شرف بیگانه است» و «جز نفع خودش را نمی‌شناسد»! دیهیمی که از کاربران خواسته بود تا نوشته او را به اشتراک بگذارند، حملات تند خود را ادامه داد و نوشت: «[ملکیان] فلسفه اخلاق می‌گوید اما بارها ثابت کرده است که با اخلاق بیگانه است» و درواقع «نگ این روشنفکری اخلاقی است».! مترجم آثار کامو که مخاطبان خود را به «برلا کردن تکت‌تک بی‌شرفی‌های این‌ آدم» نوید می‌داد به این هم اکتفا نکرد و مدعی شد که سخنان ملکیان «تن کامو را در گور لرزانده است»! دیهیمی که تا همین جانیز نشان داده بودواقعاً «در احوالی نیست» بخواهد حرف بزند، از مخاطبان خواست تا اگر باورش دارند این مطلب را به اشتراک بگذارند و آن را به داغ از دست دادن دخترش هم مربوط نکنند و تسلیت نگویند.

❧ **معلم اخلاق: طباطبایی مارکسیست است**

اما ملکیان، معلم اخلاق این روزها در مصاحبه‌ای در خرداد ۹۴ زبان به نقد حلقه مجله مهرنامه گشوده بود و با بیان اینکه گردانندگان مهرنامه عمیقاً تحت‌تاثیر طباطبایی هستند، مهرنامه را مجله‌ای دانست که سیدجواد طباطبایی با استفاده از آن در پی انتقام‌گیری از عبدالکریم سروش است. ملکیان در ادامه در واکنش به صحبت‌های مصاحبه‌کننده که گفت خود طباطبایی مدعی است که لیبرال محافظه‌کار است، گفت: «نه آقا. ما که نباید گول این حرف‌ها را بخوریم. خیلی‌ها از این چیزها می‌گویند. اینها خیلی زیرک‌تر از این حرف‌ها هستند!» او در ادامه با مقایسه سیدجواد طباطبایی با استالین اضافه کرد: «ادعای جواد طباطبایی مثل ادعای استالین است که می‌گفت ما حکومت دموکراتیک داریم! استالین نمی‌توانست چیزی را رد کند که عرف و ارزش شده بود. دموکراتیک بودن حکومت در آن زمان دیگر یک ارزش شده بود و استالین مجبور بود بگوید حکومتش دموکراتیک است. اما چه کسی این‌ حرف او را باور می‌کرد؟» ملکیان معتقد است طباطبایی چون می‌داند اگر قرار باشد مهرنامه آرای او را ترویج کند دیگر نباید بگوید مارکسیست است و اگر بگوید مارکسیست است، اینها دیگر نمی‌توانند عقایدش را ترویج کنند. او گفت: «اصلاً ایشان مارکسیست است! مارکسیست آلئوسری است. طباطبایی تا چند سال پیش که این بساط پرایش فراهم نشده بود، افتخار می‌کرد که آلئوسری است. با افتخار می‌گفت من آلئوسری‌ام. طباطبایی مارکسیست، اولین قصد و غرضش قطع‌رگ و ریشه‌های هر نوع اندیشه لیبرالیست است، حالا چه خوب است که در این جهت یک عده مسلمان هم به نام اسلام، بدون اینکه خطری هم از بالا متوجه آنها شود، بیایند به روشنفکری دینی حمله کنند؛ چون روشنفکری دینی لیبرال است. طباطبایی با خودش می‌گوید چه



❧ **منازعه مصطفی ملکیان با مترجم آثار کامو**

اما داستان از انتشار فایل سخنرانی مصطفی ملکیان در نشست رونمایی از ترجمه کتاب «آری! صدا را باید بالا برد: مقالاتی از آلبر کامو» که در شرکت سهامی انتشار برگزار شده بود، آغاز شد. ملکیان در این نشست که دهم آذر ماه برگزار شده بود بزرگ‌ترین فرصت خدمت را نه خدمت سیاسی و اقتصادی بلکه خدمت فرهنگی دانست که به مراتب نسبت به خدمات سیاسی و اقتصادی اولویت و تقدم دارد. او از این میان، از ترجمه به‌عنوان بزرگ‌ترین خدمت فرهنگی نام برد و گفت: «فراورده ترجمه هر جامعه را از تک‌آوایی فرهنگی نجات می‌دهد. بزرگ‌ترین بدبختی جامعه این است که فکر کند هر موضوع و هر مساله‌ای را فقط با یک شیوه می‌توان حل کرد. وقتی مترجم دست به ترجمه می‌زند به شهروندان جامعه نشان می‌دهد که به هر مساله‌ای از راه‌های مختلفی می‌توان نزدیک شد و آن را حل کرد. به محض اینکه جامعه متوجه شود تک‌آوایی خطاست، پیشرفت آغاز می‌شود. ما از تک‌آوایی رنج می‌بریم و این موارد درمورد فراورده ترجمه یعنی کتاب یا رساله‌ای است که مترجم به جامعه ارائه می‌دهد.» ملکیان پس از این مقدمه نکاتی را در مورد فرایند ترجمه بیان کرد.



او «وجدان کاری» و «پشتکار» را مهم‌ترین ویژگی‌های یک مترجم برشمرد که اگر در هر مترجمی وجود داشته باشد، مترجمی بهترین دانشگاهی است که خود مترجم را دانشمند می‌کند و او را رشد می‌دهد. ملکیان ادامه داد: «اگر من وجدان کار بالا و پشتکار فراوان داشته باشم امکان ندارد تا به درستی تعبیری یقین نکنم بر زبان جاری کنم و برای اینکه به این یقین برسم به فرهنگ‌ها و دایره‌المعارف‌ها و کتب متعددی نیاز دارم. این است که معتقدم مترجمی بهترین دانشگاه برای مترجم است.» او سپس وارد بحثی پیرامون ترجمه Absurd در آثار آلبر کامو شد. او با مقایسه این مفهوم در آثار ساموئل بکت و فردریش نیچه با آلبر کامو گفت: «تفکر کامو با بکت و نیچه ربط و نسبیتی ندارد و شاید بتوان در آثار نیچه و بکت این واژه را به پوچی ترجمه کرد اما معادل درست این تغییر در آثار کامو پوچی نیست، بلکه به چهار جهت آلبر کامو به «بی‌منطقی» معتقد است. به این معنا که جهان و زندگی انسانی پوچ نیست بلکه بی‌منطق است یعنی با منطق ذهنی آدمیان قابل تبیین نیست.»

یادداشت



حامد سرلی روزنامه‌نگار

قبل از آنکه مکتب «معتزله» به‌عنوان یک نگرش کلامی جدید در تاریخ صدر اسلام معرفی شود، برخی بر این باور بودند که اعتزال به‌کناره جستن در ابعاد سیاسی باید تعمیم داده شود تا علم کلام و تقابل‌های محتوایی از دین. به‌طور مثال کناره‌کنشی برخی صحابیون در غائله «جمل» و داستان خروج برخی نزدیکان پیامبر (ص) در عصر خلیفه مسلمانان علی (ع) را از این دست می‌دانند. این روی‌برگردانی سیاسی به‌باور آن عده محدود (صحابه بی‌طرف در جمل) براساس اعتزال از بدعت و فتنه‌ها بوده است، اگرچه مخالفان «اعتزال سیاسی» همواره آنان را جدانشده از سنت پیامبر (ص) می‌دانستند تا بدعت‌ها. اما اینکه اندیشه سیاسی در میان اعتزالیون به‌چه شکل بوده و چه تناسبی با آرای کلامی این گروه دویاره‌زاده شده در عصر حاضر دارد، قطعاً مهم‌ترین هدف پیش‌روی نگارنده است. پس از گذشت حدود نیم‌قرن از بعثت پیامبر اسلام(ص)، معتزلیان باورهای خود را براساس مصادیق مقابله‌نسبت به برخی مذاهب و منش‌های دیگر می‌چینند. پایه و اساس باورهای نظریه معتزله علی‌رغم «قرآن‌گرایی»، براساس جریان «خردگرایی» بود؛ خردگرایی‌ای که براساس آن با سه دسته از بزرگ‌ترین انشعاب اسلامی به‌وجودآمده در عصر زایش این تفکر وضعیت ستیزه‌جویانه در مباحث داشت و با توجه به عقبه گفته‌شده در بخش مقدمه دایره وسیع‌تری در سپهر سیاسی به خود گرفت. این سه‌گروه را می‌توان به‌بعد از دوران ریزش‌ها در غائله جمل تقسیم‌بندی کرد. نخستین گروه اصحاب، تابعین و مسلمانانی بودند که به آنها «اهل جماعت» گفته و اصولاً «اولی الامر» را براساس رای شورایی متشکل از چند صحابه نام‌اشنا پذیرفته بودند؛ برای آنها نص‌گرایی در بحث خلافت امری



زبان محمل اندیشه و بستر مفاهمه و گفت‌وگوست اما در میانه جدال برای کسب وجهه و سرمایه علمی و فرهنگی، روشنفکران از زبان به‌عنوان اسلحه‌ای برای ترور شخصیت و از میدان به در کردن سایر رقبا استفاده می‌کنند. کاربست اصلی زبان قربانی می‌شود و ماهیت آن از محملی برای اندیشه به بستری برای پرون داد خشونت کلامی تبدیل می‌شود

❧ **بدخیمی: نام در بوق دمیدن و دانش‌فروشی تقلبی**

داریوش آشوری در پاسخ به نقدهای طباطبایی به ترجمه‌اش از شهریار ماکیاولی، قلم به دست می‌گیرد و با لحنی طباطبایی‌وار به جان او می‌افتد. آشوری با افسوس بخش عمده نام‌آوری طباطبایی را نه به خاطر اندیشه‌گری والا و هنر نویسندگی، بلکه به سبب جنجال‌برانگیزی او می‌داند. آشوری معتقد است طباطبایی «در تاخت و تازش در قلمروی اندیشه سیاسی و فلسفه، زنده و مرده را بی‌نصیب نمی‌گذارد.» به‌نظر طباطبایی همه بی‌سواد و نفهم‌اند و گویی ناگهان آسمان شکافته شده و یک اندیشه‌گر بی‌بدیل به میدان ظلمات عالم چهل و بی‌سوادِی ما پرتاب شده



در میان نومعتزله امروزی بحث خردگرایی به اوج خود رسیده و با پینه قرار دادن وضعیت مطلوب نسبت به وضعیت منقول (در دین) از شریعت گذر کرده و به نوعی به بی‌امای و ولایت‌ناپذیری نزدیک‌تر شده‌اند.

ولایت برای نومعتزله امروزی به تجربه دینی تقلیل یافته و امام صرفاً یک بهانه معنوی برای سیر درونی معرفی می‌شود نه یک رهبر اجتماعی، نقطه‌ای که با رشد بیشتر باعث غرق شدن عقلانیت سابق اعتزال عصر دوم در عرفان ضدشریعت عصر سوم اعتزال می‌شود

یکی پیش از احداث رسمی مکتب اعتزال به وسیله «واصل به‌عطاء» که همان بحث جداشدن برخی اصحاب از غائله جمل بود، یکی پس از قوام یافتن این گروه در عصر آغازین بنی عباس (شאה‌شاه شدن اعتزال) و نفوذ در پایگاه‌های فکری برخی خلفا و یکی هم براساس جریان نومعتزلی امروزی که در برخی کشورهای اسلامی قابل‌رویوت است. اما برای فهم بحث اندیشه سیاسی نومعتزله در عصر حاضر باید عقبه‌سنجی مختصری درخصوص مکتب اعتزال در عصر ابتدایین خود داشته باشیم.



تا با نورافشانی علمی و فلسفی خود.و البته، مالیدن پوزه همه به خاک-جهان ما را از تاریکی جهل برهاند! آشوری، طباطبایی را دچار بدخیمی دانست و او را متهم کرد که در بوق می‌دمد و دانش‌فروشی می‌کند.

❧ **ریشه‌یابی دوئل‌های روشنفکری**

متأسفانه سرمایه شهرت از اصلی‌ترین موارد مطرح برای روشنفکران و آکادمیسین‌های ماست. در کنکاش علل چنین دوئل‌هایی دو نکته اصلی جلب‌توجه می‌کند.

❧ **زبان: اسلحه‌ای برای ترور**

زبان محمل اندیشه و بستر مفاهمه و گفت‌وگوست اما در میانه جدال برای کسب وجهه و سرمایه علمی و فرهنگی، روشنفکران از زبان به‌عنوان اسلحه‌ای برای ترور شخصیت و از میدان به در کردن سایر رقبا استفاده می‌کنند. کاربست اصلی زبان قربانی می‌شود و ماهیت آن از محملی برای اندیشه به بستری برای برون داد خشونت کلامی تبدیل می‌شود.



❧ **سلبریتیسم اندیشه‌ای و بزم رزم**

از طرف دیگر با افزایش رسانه‌های حوزه اندیشه در سالیان اخیر برخی اقتضات حوزه رسانه به میدان اندیشه هم سرایت کرده و باعث تشدید چنین فضایی شده است. رسانه در پیوند با سرمایه باید به لحاظ اقتصادی سودآور باشد و سودآوری آن ارتباط مستقیمی با فروش هر شماره از آن دارد.

این وضعیت گردانندگان نشریات و رسانه‌های حوزه اندیشه را به سمتی هدایت می‌کند که نزاع و گریبانگیری‌های سیاسی را در حوزه اندیشه نیز توجیه می‌کند. روشنفکران و برخی آکادمیسین‌ها نیز به خوبی از این وضعیت آگاهند و از این رو می‌کوشند تا جایی در بزم رزم اندیشه داشته باشند و اینجاست که مفهوم سلبریتی اندیشه‌ای نیز معنا می‌یابد.

سلبریتی رسانه‌ای به دنبال جلب‌توجه دانشجویان و اصحاب فرهنگ به سمت خود است. او درصدد افزایش شهرت، سرمایه و قدرت خود در آوردگاه مباحث علمی و فرهنگی است و بهترین و آسان‌ترین راه برای قلندری در این میدان را استفاده از زبان کنایه و طعن و تحقیر در مواجهه با سایر مدعیان و رقیبان می‌یابد.

سیاسی در عصر دوم معتزله (شکل‌گیری دو شاخه بصره و بغداد) مساله امامت بر مدار دو‌نظر استوار شد، یکی برپایه نظریات «ابوبکر اصم» که امامت و نصب امام را در صورت به‌اعتدال رفتارکردن امت واجب نمی‌دانست و دیگری واجب بودن حضور امام بر مبنای «افضلیت» که بیشتر براساس گفته‌های ابن ابی‌الحدید تبیین شده بود. افضلیت بر مبنای اندیشه‌های سیاسی اعتزالی‌(بغدادی) یعنی شخص امام باید پس از پیامبر(ص) دارای برتری میان مسلمانان باشد و این افضل بودن کاملاً مشهود و دارای سندیت باشد، همان گونه که ابن ابی‌الحدید با رجاع دادن تفسیر برخی آیات نازل شده در شرح مناقب علی (ع) افضلیت را نسبت به امام می‌سنجید. البته در برخی مطالعات ابن ابی‌الحدید معیار دومی مانند صحت خبر از طریق صحابه نیز برشمرده شده است.

با توجه به مطالب فوق و گذار اعتزال به نومعتزله امروزی، غوطه‌ور شدن برخی نومعتزلیون در نگاه‌های صرفاً هرمنوتیک و ممزوج کردن برخی مباحث پدیدارشناسی در اصول کلامی اسلامی، از منطبق سیاسی گذشتگان خود نیز گذشتند. آنان هیچ گونه افضلیتی در ادامه بحث بقای امامت نمی‌بینند و همواره حضور یک دستگاه سیاسی مسلمان را براساس میزان‌هایی چون عدم‌اعتبار افضلیت اشخاص و نیز رجوع به عقل تشخیص می‌دهند. در میان نومعتزله امروزی بحث خردگرایی به اوج خود رسیده و با پینه قرار دادن وضعیت مطلوب نسبت به وضعیت منقول (در دین) از شریعت گذر کرده شده‌اند. ولایت برای نومعتزله امروزی به تجربه دینی تقلیل یافته و امام صرفاً یک بهانه معنوی برای سیر درونی معرفی می‌شود نه یک رهبر اجتماعی. نقطه‌ای که با رشد بیشتر باعث غرق شدن عقلانیت سابق اعتزال عصر دوم در عرفان ضدشریعت عصر سوم اعتزال می‌شود.

نخستین افرادی که عموماً گروه تابعین[گروهی که حیات پیامبر (ص) را درک نکرده اما در محضر صحابه تلمذ کردند] را شامل می‌شد و ابتدا در شهر بصره آغاز به تدریس و تحصیل کردند، افرادی چون «ابوهذیل علاف، ابراهیم بن سیار نظام، قاضی عبدالجبار و ابن متویه» بودند. اما با رشد اعتزال، شاخه جدیدتری این بار در بغداد به وجود آمد که مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین صاحبان مکتب بغدادی «ابن ابی‌الحدید» مفسر مشهور نهج‌البلاغه است. یکی از دلایل مهم این شاخه‌بندی، نسبت به رویکرد سیاسی معتزله براساس نگرش امامت بوده است. اصولاً دو مکتب بصری و بغدادی دارای یک ریشه مشترک در ابعاد کلامی و دو نگاه متفاوت در ابعاد سیاسی بودند. شروع این تقسیم‌بندی در حیات دوم این مکتب (که پیش‌تر اشاره شد) شکل گرفت. شاید در تمامی مذاهب غیرشیعه کلامی هیچ مکتبی مانند اعتزال جنبه‌های اشتراکی و کششی بیشتر به شیعیان و شخص علی (ع) نداشته‌اند. عمده دلیل این کشش محتوای عقلانی آموزه‌های موجود در تشیع است. قرائت‌های جدید تشیع امامیه درخصوص قرآن و فقه، که وامدار ائمه‌حی و عالمان زمان خود بودند باعث این کشش بود. اما درمیان هر دو گروه معتزله، مکتب بغداد کشش بیشتری به شخصیت علی (ع) داشتند. آنان حتی زهد عملی‌شان را نیز نسبت به برخی روایات علوی منطبق می‌کردند، شاید رقابت سیاسی – کلامی هم‌زمان اشاعره با معتزله و نیز مشکل همیشگی اشعریون با شیعیان، دیگر دلیل راهبردی این جذب بوده است. با این‌حال پس از احیای اندیشه‌های